



**دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی**

**گروه فلسفه**

پایان نامه

**برای دریافت درجه کارشناسی ارشد در رشته فلسفه**

عنوان

**تفسیر کاتینگهام از فلسفه دکارت**

استاد راهنما

**دکتر سید مصطفی شهرآیینی**

استاد مشاور

**دکتر یوسف نوظهور**

پژوهشگر

**عزیزه زیرک باروقی**

زمستان ۱۳۹۰

صلى الله عليه وسلم

اثری کوچک است، خیلی کوچک و شاید هیچ!

اما به رسم محبت و به پاس قدردانی؛

تقدیم می‌کنم به:

پدر و مادر عزیزم

## تشکر و قدردانی

خدایا! اعتراف می‌کنم که نه زبان شکر تو را دارم و نه توان تشکر از بندگان تو، و اما به پاس تشکر و قدردانی؛

از استاد راهنمای بزرگوارم، آقای دکتر شهرآیینی، که در به‌ثمر نشستن این پایان‌نامه از مرحله پیشنهاد تا

مرحله اتمام آن همواره از ایده‌های خوب ایشان بهره‌مند گردیده‌ام، خاضعانه سپاسگزارم.

از آقای دکتر نوظهور استاد مشاور ارجمندم و آقای دکتر اصغری داور محترم، نهایت تشکر را دارم.

همچنین از کلیه اساتید عزیزم که در طول سالهای به یاد ماندنی شاگردیشان، چگونه زیستن و چگونه اندیشیدن

را به من آموختند سپاسگزارم؛ آقایان دکتر نوالی، دکتر شجاری، دکتر فتحی، دکتر صدرمجلس، دکتر ساروی،

دکتر امید، دکتر صوفیانی، دکتر عبدالله‌نژاد، دکتر غروی، دکتر عین‌الله‌زاده.

و از تمام آنانی که بالهای محبت خود را گسترانیدند تا شوق آموختن در من زنده بماند صمیمانه تشکر می‌نمایم و

این نیست جز جلوه‌ای از لطف و رحمت پروردگاری که از ادای شکر حتی یک نعمت او ناتوانم.

نام خانوادگی دانشجو: زیرک باروقی	نام: عزیزه
عنوان پایان نامه: تفسیر کاتینگهام از فلسفه دکارت	
استاد راهنما: دکتر سید مصطفی شهرآیینی	استاد مشاور: دکتر یوسف نوظهور
مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد	رشته: فلسفه غرب
مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد	دانشگاه: تبریز
کلید واژه‌ها: کاتینگهام، دکارت، مابعدالطبیعه، طبیعیات، روش، شک، شهود، خدا، کوژیتو، ذهن، نفس، انسان، جهان، امتداد، ذهنی، عینی، ریاضیات.	تاریخ فارغ التحصیلی: زمستان ۹۰
تعداد	صفحه: ۱۷۸
<p style="text-align: center;"><b>چکیده</b></p> <p>دکارت به عنوان «پدر فلسفه جدید» از بزرگترین فلاسفه دوران جدید به شمار می‌رود. فلسفه او چه در زمان خودش و چه پس از او همواره مورد توجه بوده و مفسران بسیاری کوشیده‌اند تفسیری نو از نظام فکری او ارائه دهند. کاتینگهام از جمله دکارت شناسان بزرگی است که آثار متعددی درباره ابعاد گوناگون نظام فکری دکارت دارد و تازه‌ترین ترجمه از مجموعه کامل آثار دکارت در زبان انگلیسی را او (به همراه دو تن دیگر) منتشر کرده‌اند.</p> <p>ویژگی منحصر به فرد تفسیر کاتینگهام از فلسفه دکارت این است که او چون مترجم آثار دکارت است با احاطه کامل به تمام ابعاد فکری او و با توجه به آثاری که گاه از نظر دیگر مفسران دور مانده یا کم‌اهمیت تلقی شده است به شرح و تفسیر نظام فکری دکارت می‌پردازد. کاتینگهام می‌کوشد تا با نظر به توجه اصلی دکارت به پی‌ریزی مبانی علم نوین، فلسفه او را به گونه‌ای تفسیر کند که او را از حالت یک مابعدالطبیعه‌دان محض درآورد و به نوعی نشان دهد که آنچه دغدغه اصلی دکارت را تشکیل می‌دهد است نه پرداختن به مباحث بی‌حاصل فلسفی بلکه استفاده از فلسفه برای بنیان‌نهادن مبانی علم بوده است. البته بدیهی است که دکارت به فراست دریافته بود که برای پی‌افکندن مبانی علم نوین، نخست باید طرح فلسفه‌ای نو در اندازد.</p> <p>بنابر آنچه گفته شد، ما می‌کوشیم در این رساله، به چند موضوع محوری فلسفه دکارت از منظر کاتینگهام بپردازیم که آنها عبارتند از: ۱) روش دکارت و جایگاه شک در آن، ۲) کوژیتو، ۳) براهین اثبات وجود خدا در فلسفه دکارت و جایگاه خدا در نظام فلسفی دکارت، ۴) جهان دکارتی و انسان در نگاه دکارت. و امید آن را داریم که بتوانیم تصویری تازه و متفاوت از دکارت و نظام فکری او ارائه دهیم.</p>	

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه.....
فصل اول: زندگی و دوره دکارت	
۷	دوره دکارت.....
۱۹	زندگی و آثار دکارت.....

## فصل دوم: روش دکارتی

۴۲	شناخت و روش.....
۵۲	شهود و استنتاج.....
۵۵	نور طبیعی یا نور عقل.....
۵۸	شک.....
۵۹	شک‌های معرفتی.....
۶۴	شک‌های فرضی یا افراطی.....

نقش شك در نظام فلسفی دکارت ..... ۶۹

## فصل سوم: از خود تا خدا

دارم می‌اندیشم پس هستم ..... ۷۵

تفسیرهای دوگانه از کوژیتو ..... ۸۰

خدا ..... ۸۴

برهان نشان تجاری ..... ۸۵

واقعیت ذهنی و واقعیت صوری ..... ۸۵

اصل تکافوی علی ..... ۸۷

تقریر اول برهان نشان تجاری ..... ۹۲

تقریر دوم برهان نشان تجاری ..... ۹۴

برهان وجودی ..... ۹۵

دور دکارتی ..... ۱۰۱

نقش خدا در نظام فلسفی دکارت ..... ۱۰۵

## فصل چهارم: عالم ماده و انسان

شناخت ما از عالم ..... ۱۱۴

جوهر ممتد ..... ۱۲۰

علم، ریاضیات و الگوهای مکانیکی ..... ۱۲۳

۱۳۰	..... نفی علت غایی
۱۳۳	..... زبان
۱۳۶	..... برهان بر اساس شک
۱۳۷	..... برهان بر اساس ادراک واضح و متمایز
۱۳۹	..... برهان تقسیم پذیری
۱۴۱	..... دو گانه انگاری دکارتی
۱۴۴	..... احساس و تخیل
۱۴۶	..... سه گانه انگاری
۱۵۱	..... نتیجه گیری
۱۶۰	..... فهرست منابع
۱۶۳	..... واژه نامه
۱۷۲	..... نمایه



مقدمه

دکارت به عنوان «پدر فلسفه جدید» از بزرگترین فلاسفه دوره جدید به شمار می‌رود و طبیعی است که در تاریخ فلسفه جدید و معاصر غرب، جایگاهی بس بزرگ و تأثیرگذار دارد. فلسفه او چه در زمان خودش و چه پس از او تا به امروز همواره مورد توجه بوده و مفسران و شارحان بسیاری از سنت‌های فلسفی گوناگون کوشیده‌اند تفسیری نو از نظام فکری او ارائه دهند. جان کاتینگهام، از جمله دکارت‌شناسان زنده و سرشناسی است که ما در این رساله می‌کوشیم، فلسفه دکارت را از منظر این مفسر انگلیسی‌زبان ارائه دهیم.

جان کاتینگهام، در سال ۱۹۴۳ در شهر لندن متولد شد. پس از گذراندن دوران تحصیل خود در مدرسه مرچنت تیلر<sup>۱</sup>، وارد دانشگاه آکسفورد شد. او در دوره نوجوانی با مسایل کلی زندگی درگیر بود و به مطالعه فلسفه‌های اگزیستانسیالیستی، به ویژه فلسفه نیچه<sup>۲</sup> علاقه داشت. در دوران مدرسه، آثار کلاسیک لاتین و یونانی را گذرانده بود و پس از ورود به دانشگاه، دوره مقدماتی و نهایی لیسانس علوم انسانی را گذراند. این دوره در دانشگاه آکسفورد، شامل دو سال مطالعه ادبیات یونانی و لاتین و پس از آن دو سال فلسفه و تاریخ باستان بود. پس از اتمام این دوره، فلسفه قرن بیستم یعنی فلسفه‌های استراوسون<sup>۳</sup> و آیر<sup>۴</sup> ارائه می‌شد، بدون اینکه چیزی از فلسفه‌های جدید گفته شود. او در مورد علت گرایش خود به فلسفه دکارت می‌گوید:

وقتی دانشجوی کارشناسی بودم به فلسفه جدید علاقه‌ای نداشتم، ما در دانشگاه آثار افلاطون و ارسطو را گذرانده بودیم و پس از آن، فلسفه قرن بیستم را شروع کرده بودیم. اما از فلسفه جدید چیزی نخوانده بودیم. شاید از این رو که من ناچار نشده بودم برای امتحان روی فلسفه جدید سخت کار کنم و می‌توانستم بدون هیچ پیش‌پنداشتی به آن فلسفه دست یابم، برایم جالب بود که بینم فلسفه معاصر که مشغول مطالعه‌اش بودم چقدر در فلسفه قرن هفدهم ریشه دارد. وانگهی وقتی مطالعه فلسفه دکارت را شروع کردم به آسانی دریافتم که وی نویسنده بسیار گیرا و دلنشینی است

(Cottingham, 1999: 216).

1. Merchant Taylor

2. Nietzsche (1844-1900)

3. Strawson (1919-2006)

4. Ayer (1910-1989)

ظاهراً مطالعه بدون پیش‌پنداشت و آزاد از دغدغه دانشگاهی فلسفه دکارت، تأثیر خودش را بر روی کاتینگهام گذاشته بود و او شیفته فلسفه دوران جدید به‌ویژه فلسفه دکارت شده بود. از این رو، رساله دکتری خود را با موضوع دکارت، زیر نظر آنتونی کنی<sup>۱</sup>، برنارد ویلیامز<sup>۲</sup> و بک<sup>۳</sup> به پایان برد. او هم‌اکنون در دانشگاه ریدینگ<sup>۴</sup> انگلستان، فلسفه دوره جدید تدریس می‌کند و یکی از اساتید افتخاری دانشگاه آکسفورد نیز می‌باشد. همچنین به دلیل علاقه‌مندی‌اش به فلسفه دین، اخلاق و معنای زندگی و فعالیت در این حوزه‌ها، در دانشگاه ریدینگ فلسفه دین نیز تدریس می‌کند.

کاتینگهام علاوه بر اینکه تازه‌ترین ترجمه از مجموعه آثار دکارت در زبان انگلیسی را به همراه دو تن دیگر (استوفا و مورداک) ارائه داده است، آثار متعدد دیگری درباره دکارت دارد که از جمله آن‌ها عبارتند از:

*Descartes, Blackwell, 1989.*

*Cartesian Reflections, Oxford University Press, 2003.*

*A Descartes dictionary, Blackwell, 1993.*

*Descartes Philosophy of Mind, Orion, 1997.*

کاتینگهام همچنین به دلیل علاقه‌مندی به فلسفه دین، اخلاق و معنای زندگی، در این موضوعات نیز آثاری از خود دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از:

*On The Meaning Of Life, Routledge, 2003.*

*Philosophy And The Good Life, Cambridge University Press, 1998.*

ویژگی منحصربه‌فرد تفسیر کاتینگهام از دکارت این است که او چون مترجم آثار دکارت است، با احاطه کامل به تمام ابعاد فکری او و با توجه به آثاری که گاه از نظر دیگر شارحان و مفسران دور مانده یا کم‌اهمیت تلقی شده است، به شرح و تفسیر نظام فکری دکارت می‌پردازد و در این میان گاه با دقت عجیبی که ویژه یک

---

1. Anthony Kenny  
2. Bernard Williams  
3. L.J. Beck  
4. Reading

مترجم است، نشان می‌دهد که ترجمه نادرست یک واژه یا عبارت به چه بدفهمی در خصوص فلسفه دکارت انجامیده است. برای نمونه، عبارت معروف "Cogito ergo sum" را در انگلیسی به "I think therefore I am or I exist" ترجمه می‌کنند در حالی که از نظر کاتینگهام ترجمه درست آن به زمان حال استمراری یعنی "I am thinking therefore I am or I exist" است و ترجمه آن به زمان حال ساده باعث می‌شود تا ماهیت شهودی کوژیتو که در زمان حال استمراری رخ می‌دهد از نظر دور بماند و به صورت گزاره‌ای بی‌زمان مانند گزاره‌های قیاس صوری و در واقع در قالب قیاس صوری معرفی شود.

هدف از انتخاب این موضوع برای رساله پیش‌رو، ارائه تصویری تازه و متفاوت از دکارت و نظام فکری او می‌باشد. ما اگر بخواهیم بر اساس منابع فارسی موجود درباره دکارت، او را بشناسیم، بیشتر فیلسوفی به معنای سنتی کلمه و اهل مابعدالطبیعه را شناخته‌ایم نه کسی که بیش از آن که دغدغه مابعدالطبیعی داشته باشد، دغدغه‌اش طبیعی و تسلط آدمیان بر عالم طبیعت است. به علاوه ما در زبان فارسی مطلب چندانی از دکارت‌شناسان معاصر و آثار آن‌ها نداریم و فلسفه دکارت در ایران بیشتر از منظر مابعدالطبیعه سنتی و اغلب با توجه به دو کتاب تأملات و گفتار در روش معرفی شده است، تا اینکه بستر ساز علوم نوین تلقی شود. از این‌رو تفسیر کاتینگهام از فلسفه دکارت، ابعاد تازه‌ای از فلسفه این فیلسوف بزرگ را که در زبان فارسی بدان پرداخته نشده یا کم توجهی شده است، نمایان می‌سازد.

ما می‌کوشیم در این رساله بر چند موضوع محوری در فلسفه دکارت از منظر کاتینگهام پردازیم که آن‌ها

عبارتند از:

- ۱) دوره دکارت، زندگی و آثار او
- ۲) روش دکارت و جایگاه شک در این روش
- ۳) کوژیتو و میزان توفیق دکارت در اثبات من اندیشنده
- ۴) براهین اثبات وجود خدا در فلسفه دکارت و جایگاه خدا در نظام معرفتی او
- ۵) جهان دکارتی و تفاوت آن با جهان ارسطویی - مدرسی
- ۶) انسان در نگاه دکارت

همچنین در پرداختن به این موضوعات می‌خواهیم به این پرسش‌ها نیز پاسخی بیابیم که خصوصیت بارز تفسیر کاتینگهام چیست؟ «من»، «خدا» و «جهان» در تفسیر کاتینگهام از نظام فکری دکارت چه جایگاهی دارند؟ کاتینگهام شک دکارتی را چگونه تفسیر می‌کند؟ میزان توفیق دکارت در پی‌ریزی مبانی علم نوین از نگاه کاتینگهام تا چه اندازه است؟ خدای نظام دکارتی با خدای دینی از نگاه کاتینگهام چه تفاوتی دارد؟

در این رساله تلاش می‌کنیم تا جایی که امکان دارد از تمام آثار کاتینگهام که دربارهٔ نظام فکری دکارت نگاشته است، استفاده کنیم و همچنین برای تطبیق تفسیر کاتینگهام با آراء دکارت و رجوع به آثار دکارت، از مجموعهٔ کامل آثار دکارت به زبان انگلیسی، با مشخصات کتاب‌شناسی زیر استفاده خواهیم کرد:

Descartes, Rene. (1984-1991), *The Philosophical Writings Of Descartes*, trans. And ed. J. Cottingham, R. Stoothoff, D. Mordoch, and A. Kenny. 3 vols, Cambridge University Press.

در این مجموعه از دو جلد اول با علامت اختصاری CSM به نشانه حروف اول نام مؤلفین آن، کاتینگهام، استوثاف و مورداک نام برده شده است، اما در جلد سوم که به نامه‌های دکارت اختصاص دارد از گزیده آنتونی کنی (با علامت اختصاری k) نیز استفاده شده است. علامت اختصاری جلد سوم در همه جا CSMK می‌باشد.

ما در این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی - تطبیقی پیش می‌رویم به این معنا که اطلاعات اولیه را به صورت کتابخانه‌ای (اعم از چاپی و دیجیتالی) گردآوری می‌کنیم و پس از یادداشت‌برداری و تحلیل محتوایی اطلاعات می‌کوشیم تا استنباط خود را در پایان مباحث بیاوریم و تلاش می‌کنیم در این رساله تفسیر کاتینگهام از فلسفهٔ دکارت را هرچه روشن‌تر ارائه دهیم. شایان ذکر است که عنوان‌بندی فصول رساله، تا حدودی براساس عناوین موجود در کتاب دکارت، نوشته کاتینگهام صورت گرفته است.

## فصل اول

# زندگی و دوره دکارت

## دوره دکارت

برای وارد شدن در آراء و افکار هر فیلسوفی، شاید بهتر باشد ابتدا به عصر و دوره‌ای که فیلسوف موردنظر روزگار خود را در آن گذرانیده تأملی داشته باشیم، چراکه هر فیلسوفی فرزند زمان خویش است و بدون توجه به این امر راه برای بسیاری بدفهمی‌ها و انتقادهای و حتی تحریف‌ها باز خواهد شد. دکارت نیز به عنوان یک فیلسوف تأثیرگذار در طول تاریخ فلسفه از این قاعده مستثنا نمی‌باشد. کاتینگهام در تأملات دکارتی عنوان می‌کند: «برای مطالعه دکارت به یک روش مؤثر فلسفی باید دو چیز را در نظر بگیریم؛ یکی توجه به عقاید و تصورات عصر خودمان که فکر دکارت به شکل‌گیری آن کمک کرد و دیگر، بازگشت به دوره باستان و قرون وسطا که فکر دکارت را شکل دادند» (cottingham, 2003: 7). در واقع دکارت فیلسوفی است که در میانه تاریخ فلسفه قرار گرفته است و برای مطالعه آراء و افکار او از یک سو باید با اندیشه‌های فیلسوفان و متفکران قبل از او آشنایی داشته باشیم و از سوی دیگر به تأثیر اندیشه‌های او در فیلسوفان بعدی و حتی فیلسوفان معاصر که به نحوی متأثر از دکارت می‌باشند، توجه کنیم. بنابراین بهتر است قبل از بیان افکار و اندیشه‌های دکارت، کمی با عصر او آشنا شویم. شاید این گونه توانستیم قبل از هر پیش‌داوری، قضاوت منصفانه‌تری در موردش داشته باشیم.

کاتینگهام همواره به این مسئله توجه کرده و در غالب آثاری که درباره دکارت و نظام فلسفی او نگاشته، هرچند به اندک، اشاره‌ای به عصر دکارت از لحاظ تلاش‌های علمی و فلسفی و اوضاع سیاسی و اجتماعی می‌کند و از این طریق ذهن خواننده را برای رویارویی با اندیشه‌های دکارت آماده می‌کند. او کتاب دکارت خود را این گونه آغاز می‌کند:

دکارت در سال ۱۵۹۶ حدود صدسال پس از کشف آمریکا توسط کلمب<sup>۱</sup>، حدود هفتادسال پس از گردش ماژلان<sup>۲</sup> به دور کره زمین و تقریباً پنجاهسال پس از انتشار کتاب درباره حرکات اجرام

---

1. Columbus (1451-1506)

2. Magellan (1480-1521)

آسمانی<sup>۱</sup> که در آن کپرنیک<sup>۲</sup> حرکت هرروزه زمین به دور خود و حرکت سالانه آن حول محور خورشید را مطرح کرده بود، به دنیا آمد. او در سال ۱۶۵۰ حدود چهل سال پیش از صورت‌بندی قوانین مکانیک و جاذبه عمومی توسط نیوتن<sup>۳</sup>، حدود صدسال پیش از آزمایش‌های فرانکلین<sup>۴</sup> درباره الکتریسیته و تقریباً صدوپنجاه سال قبل از اینکه فرانسیس دالتون<sup>۵</sup> نظریه اتمی عناصر<sup>۶</sup> خود را منتشر کند، از دنیا رفت (Cottingham, 1989:1).

دکارت فیلسوف قرن هفدهم است. در اوایل این قرن پیشرفت‌های قابل توجهی در عرصه علم به وقوع پیوست. مثلاً در نجوم، گالیله<sup>۷</sup> در سال ۱۶۱۰ توانست با تلسکوپ خویش اهله و نوس<sup>۸</sup> را کشف کند. او نخستین سازنده تلسکوپ نبود اما نخستین فردی بود که با تلسکوپ به مشاهده اجرام آسمانی پرداخت. رصدهایی که او با تلسکوپ خویش انجام داد در تغییر مسیر نجوم نقشی به‌سزا داشت و نتیجه همه این رصدها با الگوی زمین‌محور بطلمیوسی<sup>۹</sup> ارسطویی از عالم در تضاد بود. گالیله متوجه شد زهره در مسیری میان زمین و خورشید می‌گردد. همچنین او با تلسکوپ خویش قمرهای مشتری را رصد کرد و پس از چند شب رصد متوجه شد آنها به دور مشتری می‌گردند. او در اوایل همین سال کشف اقمار چهارگانه در گردش به دور مشتری را در کتاب *قاصد ستارگان*<sup>۱۰</sup> به ثبت رساند و در آن، اجرامی را که با تلسکوپ مشاهده کرده‌بود، توصیف کرد و نشان داد رصدهایش نظریه خورشید مرکزی کپرنیک را تأیید می‌کنند. او همچنین با رصد لکه‌هایی بر روی خورشید

1. *De Revolutionibus Orbium Celestium*

2. Copernicus (1473-1543)

کپرنیک این عقیده را مطرح کرد که خورشید در مرکز عالم قرار دارد و سیارات به دور آن می‌گردند. البته او هم مانند اخترشناسان یونانی تصور می‌کرد که ستاره‌ها بر کره‌ای ثابت و بدون حرکت قرار دارند اما به دلیل حرکت وضعی زمین به نظر می‌رسد که به دور زمین می‌گردند. بر این اساس نظریه خورشید محوری او صحیح بود اما تصور کلی او از عالم درست نبود. کپرنیک به دلیل ارتباط نزدیکی که با کلیسا داشت برای اینکه از آزار کلیسا در امان بماند، نظریاتش را فقط به صورت دستنوشته‌هایی در میان دوستان نزدیکش توزیع کرده بود. او چند سال از وقت خود را برای کتاب *حرکات اجرام آسمانی* صرف کرد و ویراستاری نهایی محاسبات ریاضی آن را در پایان عمر خود و در هنگام بیماری انجام داد. اما صورت نهایی کتاب چاپ شده را ندید و از دنیا رفت (کین، ۱۳۶۹: ۲-۴۱).

3. Newton (1642-1727)

4. Franklin (1706-1790)

5. Francis Dalton (1766-1844)

6. atomic theory of the elements

7. Galileo (1564-1642)

8. the phases of Venus

۹. بطلمیوس منجم مصری، ۱۴۰ سال بعد از میلاد مسیح آراء بسیاری از پیشینیان خود را در کتاب بزرگی به نام *المجسطی* جمع‌آوری کرد. دو پیش فرض مهم کتاب عبارت بودند از: ۱- زمین مرکز عالم است. ۲- حرکت اجرام آسمانی دایره‌ای است. این دیدگاه نزدیک به ۱۵۰۰ سال بر جهان غرب غلبه داشت. ارسطو نیز این نظریه را قبول داشت و کلیسا هم به شدت از این نظریه دفاع می‌کرد بنابراین هیچ کس جرأت مخالفت با آن را نداشت.

10. *The Starry Messenger*



متوجه شد آنها در سطح خورشید پدیدار و ناپدید می‌شوند و با این کشف نظر ارسطو را مبنی بر این که اجرام آسمانی ثابت و بی‌تغییرند رد کرد. گالیله هرچند در رشته پزشکی تحصیل کرده بود، در ریاضیات تبخّر داشت. «از نظر او ریاضیات کلید فهم ماهیت عالم بود و کتاب بزرگ عالم به زبان ریاضیات نوشته شده است. مادامی که زبان این کتاب را نفهمیده باشیم قادر به خواندن آن نخواهیم بود. این عقیده گالیله بعدها در تصور دکارت از عالم نقش مهمی داشت» (Ibid:2). کپلر<sup>۱</sup> ستاره‌شناس آلمانی، براساس همین مهارت‌های ریاضی و با استفاده از رصدهای ستاره‌شناس دانمارکی، تیکو براهه<sup>۲</sup>، نظریه خود را در این باره که مدار حرکت سیارات بیضوی است نه دایره‌ای ارائه داد و در سال ۱۶۲۷ در جدول‌های خود، نخستین شیوه دقیق برای توصیف سرعت و خط سیر سیارات را به دست داد.

در قرن هفدهم علاوه بر اختراعات انجام شده در رشته نجوم و پیشرفت‌های حاصل از آنها، درباره ملاک‌های درست انجام مشاهدات و آزمایش‌ها نیز کارهای بسیاری صورت گرفت. فرانسیس بیکن<sup>۴</sup> هم‌دوره نزدیک دکارت با انتشار *نوارغنون* می‌خواست منطق جدیدی به جای منطق ارسطویی قرون وسطا قرار دهد. در منطق ارسطویی بیشترین اهمیت را به قیاس می‌دادند و به استقراء که در آن از بررسی نمونه‌های جزئی، نتیجه‌گیری می‌شد، توجه نمی‌کردند. این زیاده‌روی در اهمیت دادن به نقش برهان قیاسی در قرون وسطا به حدی بود که گروهی فکر کردند درباره موضوع‌های علوم تجربی می‌توان تجربه را کنار گذاشت و تنها با کمک قاعده‌های استنتاج قیاسی قضاوت کرد. بیکن این روش کسب معلومات در قرون وسطا را مورد انتقاد قرار داد و آن را عامل رکود علم در آن دوره دانست. بنابراین تصمیم گرفت منطقی نو بسازد که در آن به جای پرداختن به قیاس، به استقراء اهمیت بدهد، «او با اهمیتی که به تجربه و مشاهده در تحقیق علمی می‌داد معتقد بود که تنها از

1. Kepler (1571-1630)

کپلر هم عصر گالیله و از طرفداران نظریه کپرنیک بود. او دستیار تیکو براهه بود و چون از ضعف بینایی رنج می‌برد، رصدهای دقیق براهه برای او بسیار کارساز بود. پس از مرگ براهه، کپلر جانشین او شد و مشاهدات او را تحلیل کرد. بررسی ویژه او درباره مریخ بود. او به مدت یک دهه تلاش کرد حرکت سیارات را با مدارهای دایره‌ای توجیه کند اما نتیجه نگرفت. سرانجام متوجه شد که با مدارهای بیضی شکل می‌توان حرکت مریخ و دیگر سیارات را به خوبی توصیف کرد. در واقع جدول‌های نجومی نتیجه رصدهای تیکو براهه و تحلیلهای بعدی کپلر بود. این جدول‌ها را به احترام امپراتور رادلف «جدول‌های رادلفی» نامیدند. جدول‌های رادلفی بر مبنای نظریه خورشید مرکزی کپرنیک و طرح مدارهای بیضی شکل کپلر تهیه شدند. کپلر با استفاده از این جدول‌ها توانست عبور سیارات تیر و زهره را از مقابل خورشید در سال ۱۶۳۱ پیش‌بینی کند (کین، ۱۳۶۹: ۵۶).

2. Tycho Brahe (1546-1601)

3. Tables

4. Francis Bacon (1561-1627)

راه علم مبتنی بر کمیّت است که می توان به فهم کامل نتایج آزمایشگاهی و تجربی نایل شد نه از راه علم مبتنی بر کیفیت» (رحمانی، ۱۳۸۹: ۲۵).

در قرون وسطا که حاکمیت با کلیسا بود، فلسفه به خدمت دین درآمده بود و به قول معروف، «کنیزک کلام» گشته بود. حاکمیت کلیسا برابر با حاکمیت ارسطو بود. اهمیت دادن به آراء ارسطو در این دوره به حدی بود که او را «الفیلسوف<sup>۱</sup>» یا «استاد» می نامیدند. عبارت «استاد چنین گفته است» در بحث ها و مناظرات این دوره بسیار مشهور بود. بنابراین متفکران این دوره در تحقیقات علمی خود به جای اینکه به مشاهدات و تجربیات و استدلال های عقلی تکیه کنند به کتب ارسطو یا مفسران ارسطو مثل توماس آکوئینی<sup>۲</sup> مراجعه می کردند. در واقع کارشان نوشتن شرح و تفسیر بر آراء گذشتگان بود و می کوشیدند میان فلسفه ارسطویی و دین مسیحیت آشتی دهند و تعارضات احتمالی آن دو را برطرف کنند. در قرن هفدهم با ارائه اختراعات و کشفیات جدید و پیشرفت هایی که در عرصه علم انجام یافت، هرچند دانشمندان به تدریج توانسته بودند استقلال فکری و اعتماد به نفس پیدا کنند و خودشان به طور مستقل به تحقیق و پژوهش بپردازند، همچنان کلیسا حاکمیت خود را از دست نداده بود.

در اواخر قرون وسطا و آغاز دوره نوزایی، واکنش ها در برابر کلیسا آشکار شد. عده ای در قالب نهضت اصلاح دین، مرجعیت کلیسا و کتاب مقدس را مورد تردید قرار دادند و این پرسش را مطرح کردند که کلیسا بر اساس چه معیاری به خودش حق می دهد حاکمیت مطلق داشته باشد؟ این شک و تردید در مورد ملاک حقیقت در فضای دینی به حوزه معرفتی نیز کشیده شد. تا جایی که در قرن هفدهم فضای معرفتی از شکاکیت اشباع شده بود.

شکاکیت یونان باستان در طول دوره نوزایی شناخته شده بود و نقش مهمی در باورهای مذهبی و فلسفی داشت. نوشته های سیسرو<sup>۳</sup>، سکستوس امپیریکوس<sup>۴</sup> و دیوگنس لائرتیوس<sup>۵</sup> در این دوره دوباره احیا شد. زندگی

---

1. "The Philosopher"

2. Thomas Aquinas (1225-1274)

3. Cicero (43-106)

4. Sextus Empiricus (1265-1308)

5. Diogenes Laertius

پورن<sup>۱</sup> نوشته لائرتیوس در قرن پانزدهم دوباره منتشر شد. زندگی فیلسوفان<sup>۲</sup> نوشته امپریکوس نیز در اواسط همین قرن بعد از مدت‌ها دوباره منتشر شد. از طریق نوشته‌های سیسرو و امپریکوس، نویسندگان دوره نوزایی با شکاکیت آشنا شدند که هر دوی آنها «به ادراک حسی و به عقل به عنوان منشأ شناخت و همچنین به امکان شکل‌گیری یقین قابل اعتماد برای قضاوت درباره ادعاهای شناخت، شک داشتند» (مک‌فارلند، ۱۳۸۹: ۵۳).

در قرن شانزدهم شکاکیت به وسیله سانچز<sup>۳</sup> و مونتنی<sup>۴</sup> ادامه داشت. سانچز براهین شکاکانه را برای نشان دادن اینکه نه تعاریف و نه استدلال قیاسی هیچ کدام نمی‌تواند منجر به شناخت شود، به کار می‌برد. او معتقد بود: «شناخت باید با جزئیات<sup>۵</sup> سروکار داشته باشد و هر چیزی به طور فردی<sup>۶</sup> فهمیده شود، اما از نظر او وجود انسان ناتوان از رسیدن به یقین در مورد افراد است زیرا طبیعت، بی‌نهایت و متغیر است و وجود خود ما نیز ناقص می‌باشد» (Ibid:502). مونتنی شکاکیت را در دفاع و حمایت از دین به کار می‌برد. از نظر او «من فقط می‌توانم یک نظر را تأیید کنم اما نمی‌توانم انتخاب کنم. یک ذهن طبیعی سالم هرگز به آراء خویش اطمینان کامل ندارد و به همین دلیل شک بارزترین نشانه حکمت است» (زیلسون، ۱۳۸۰: ۱۰۵). بنابراین در کنار همه پیشرفت‌هایی که در قرن شانزدهم و قرن هفدهم اتفاق افتاده بود، شک امری کاملاً رایج و شناخته‌شده بود.

در چنین اوضاع و احوالی دکارت با آگاهی از همه تحولات علمی دوران خود، آنها را قانع‌کننده نیافت و رسالت سامان‌دادن به اوضاع علمی زمانه خود را بر عهده گرفت. او در اعلام برنامه فلسفی خود در گفتار در روش به سال ۱۶۳۷ خودش را یک نوآور<sup>۷</sup> و مبدع معرفی می‌کند:

عمارتی که یک معمار بر عهده گرفته و انجام داده غالباً زیباتر و مناسب‌تر از ساختمان‌هایی است که چندین کس خواسته‌اند اصلاح کنند و دیوارهای کهنه را که برای منظورهای دیگر ساخته شده

1. *Life of Pyrrho*

2. *Lives of Philosophers*

3. Sanches

4. Montaigne (1533-1592)

5. particulars

6. individually

7. innovator

به کار برده‌اند و همچنین شهرهای کهن که نخست دهکده بوده و به مرور زمان شهرهای بزرگ شده غالباً نسبت به آبادی‌های منظمی که یک نفر مهندس به سلیقه خود در بیابان طرح ریخته زشت و بدترکیب است (فروغی، ۱۳۸۷: ۹-۱۸۸).

دکارت خود را به مهندسی تشبیه می‌کند که کار ساختن شهری را از نو طراحی می‌کند. این شهر همان شهر علم است که دانشمندان خانه‌های علم را بدون هیچ برنامه و هدف خاصی گسترش داده‌اند. بنابراین او خود را با رسالت بزرگی مواجه دید و آن فرو ریختن نظام فرسوده علم و فلسفه گذشتگان و بنا نمودن دوباره آن بود:

هیچ به از آن ندیدم که یک مرتبه عزم کنم بر این که همه آنها را از ذهن بیرون سازم تا از آن پس عقاید درست تر به جای آنها بگذارم یا همان عقاید پیشین را پس از آنکه به میزان عقل سنجیدم و مطابق نمودم دوباره اختیار کنم (همان: ۱۹۰).

از نظر کاتینگهام «دکارت یک نوآور است اما او تنها نوآور روزگار خود نیست و همچنین نوآوری نیست که کشف حوزه کاملاً جدیدی را که یکی از هم‌روزگاران یا گذشتگان‌اش به آن نرسیده‌اند، اعلام کرده باشد بلکه از این جهت نوآور است که یکی از بنیان‌گذاران تصویر عالم مدرن<sup>۱</sup> است» (Cottingham, 2003: 53). اما در این کار او تنها نیست و افرادی چون گالیله و بیکن نیز قبل از او چنین ادعایی داشتند. در واقع دکارت «در کنار افرادی چون گالیله و بیکن زمینه‌ساز تحولی عظیم در بینش علمی بشر بود که امروزه آن را انقلاب علمی<sup>۲</sup> می‌نامند» (Cottingham, 1989: 3). هر چند مؤسسان علوم در سده‌های شانزدهم و هفدهم، افکاری براساس قضاوت‌های علمی داشتند، نتوانستند راه نوری به سوی جهان اندیشه بگشایند و در نهایت در همان مسیر گذشتگان قدم برداشتند، در حالی که دکارت کسی بود که برای اولین بار برخلاف سنت‌های فلسفی حرکت کرد و به آراء گذشتگان به دیده نقد نگریست. ژیلسون می‌گوید:

---

1. one of the founders of the modern world picture

2. scientific revolution